

شاعر ایکه سر داد و شاعر ایکه سر برد

آنچه در این مختصر می آید، نه نقد است و نه تبصره و نه هم حلاجی کدام نوشته. سطور چندی که از نظر خواهد گذشت، برداشت این کمترین از یک پارچه شعر است به قلم توانای زنده یاد "سعیدی سیرجانی"، شاعر آزاده ایران زمین که دژخیمان جمهوری اسلامی ایران، حق زندگی را از وی نامردانه سلب کردند. او سر داد، اما بر سر عقیده اش ایستاد و مرگ استاد را بر مرگ روی بستر نرم و گرم ترجیح داد.

"سعیدی سیرجانی" باری خطاب به خامنه نی نوشته بود: "آزاده ام و دلیلش همین نامه که در حکم فرمان آتش است."

به یکباره جان در ستم سوختن مرا بهتر از با ستم ساختن
(سعیدی سیرجانی)

((آدمیزاده ام، آزاده ام و دلیلش همین نامه، که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران، بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند.))

(جمله پایانی نامه زنده یاد سیرجانی خطاب به علی خامنه نی که منجر به قتل وی شد)

او را دژخیمان جمهوری اسلامی، در یک روز بهاری ربودند و ماه ها شکنجه کردند و چون تسلیم ناپذیر و آزاده بود و رژیم اسلامی ایران را تاب برداشت و تحمل همچو شخصیت های آزاده و آزادنش نبود، در زندان سر به نیستش کردند. "سیرجانی"، از جان سیر نیامده بود و مانند هر انسان دیگر و مانند هر موجود زنده، به زندگی عشق می ورزید. اما عشق به انسانیت و عشق به مردم و عشق به آزادی و آزادی و وارستگی، او را بالاتر از، عشق به زندگی بود. او زندگی را در آزادی و وارستگی می دید. فکر نکنم آن سر باخته راه آزادی، هرگز قلمی در مدح کسی بر روی کاغذی کشیده باشد و شخصیت شخیص خود را با گند مدحیه سرائی آلوده باشد. و چون این خطوط کج و معوج را مینوشتم، ناچار به "گوگل" مراجعه کردم تا باشد نوشته مختصر ذیل را اندکی مستند سازم. آخرین نامه آن شهید راه آزادی خطاب به "رهبر" جمهوری اسلامی، توجه مرا جلب کرد، هرچند سال ها قبل در مورد این نامه شنیده بودم، اما اکنون آنرا به دقت خواندم و در اینجا همان اندک را با هموطنان در میان میگذارم و اگر کسی خواسته باشد در مورد بیشتر بداند و یا تمام نامه را بصورت مکمل مطالعه نماید و با شخصیت والای آن راد مرد و ارسته خویر آشنا گردد، میتواند به "گوگل" مراجعه نماید.

قسمت هائی از آخرین نامه "سعیدی سیرجانی" به رهبر جمهوری اسلامی:



تصویر زنده یاد سعیدی سیرجانی

{جناب آقای خامنه ای

پیام عتاب آمیز جناب عالی را آقای صابری برایم خواند، و متأسف شدم، نه به علت این که مورد قهر آن مقام معظم قرار گرفته ام و به زودی امت همیشه در صحنه حزب الله حسابم را خواهند رسید، که مرگ در راه دفاع از حق، شهادت است و ما مرگ شهادت از خدا خواسته ایم .

.....

حیرتم از این است که جناب عالی به استناد کدامین سند و قرینه و امارت مرا مرتد قلمداد کردید و نامعتقد به اسلام. اگر مستند به نوشته های من است، ای کاش موردش را مشخص می فرمودید، و اگر مبتنی بر واردات غیبی است و اشراف بر ضمائر که انالله و انالیه راجعون.

می دانم در حکومتی که مرحوم شریعتمداری با آن مقام فقاقت، مهندس بازرگان با آن تقوای دینی و سیاسی، آیت الله منتظری با آن سوابق مبارزاتی، دق مرگ و خانه نشین و مطرودند، تکلیف امثال بنده معلوم است و بر ما کجا برآورد دعوی بی گناهی. و می دانم رهبر جلیل القدری که با یک نهییش نمایندگان مجلس اسلامی در لاک سکوت و وحشت می خزند، البته می تواند با تیغ بیدریغ تکفیر حمله بر من درویش یک قبا آرد.

فرموده بودید چرا این همه مزایای حکومت اسلامی را ندیده ام و به تمجید نپرداخته ام؟ این وظیفه اخلاقی را شاعران و نویسندگان محترمی که با چرخشی ناگهانی در سلک هواداران ولایت فقیه درآمده اند بهتر و موثرتر انجام

می دهند. وانگهی، رژیم‌های فرستنده های رادیویی و تلویزیونی، هزاران مسجد و منبر و مجلس را در اختیار دارد، چه نیازی به مدیحه سرایی مطرودان دارد، به خصوص نویسنده کج سلیقه ای که هرگز در مدح هیچ امیر و حاکمی قلم نزده است.

.....
اما در مورد کتابهای توقیف شده بنده:

واقعا نمی دانم کجایش حمله به اسلام است یا اساس حکومت اسلامی. من ذاتاً از ریا و دروغ و تبعیض و ستم متنفرم و این نفرت در نوشته هایم منعکس است. اگر خدای ناخواسته همچو فاسدی در دستگاه حکومت حاضر این است که انتقاد از هر مسندشین و مسؤولی حمل بر "زیرسوال بردن رژیم" می شود و لطمه زدن به اساس اسلام و بهانه ای برای سرکوبی و اختناق و نتیجه اش همین که می بینیم. من به آنچه در کتابهای توقیف و خمیر شده ام نوشته ام عمیقاً اعتقاد دارم و در هر محکمه ای حاضر به پاسخ گویی ام. اگر واقعاً خلاف اسلام یا حکومت واقعی اسلامی است، چرا بدین شیوه های غیر اخلاقی با من رفتار می کنند؟ مگر مملکت قانون و محکمه ندارد؟
جناب آقای خامنه ای

توقع مردم مسلمان ایران از حکومت اسلامی، جز اینهاست که می کنند. در رژیم کمونیستی تکلیف خلائق معلوم است. همه فضایل و امتیازات در نیروی کار مفید افراد ملت خلاصه می شود و مناصب و مقامات در دست طبقه کارگر است و استبداد کارگری حاکم بر جامعه؛ در ممالک سرمایه داری، تمول و درآمد بیشتر، ضامن قدرت اجتماعی است و سرنوشت مردم در قبضه کسانی که به هر شیوه و از هر طریق صاحب آلف و الوفی شده اند. اما در حکومت اسلامی ضابطه چیست؟ آیا فضایل منحصر به نماز و دعای بیشتر است و روزه طولانی تر و سجده غلیظ تر و لقب حاجی و انبوهی محاسن و کلفتی دستار و دعوی بسیار، یا به حکم آیه کریمه "ان اکرمکم عندالله اتقیکم"، فضیلت افراد محصول تقرب به حق است و قرب یزدان در گرو تقوی؟ اگر چنین است، اجازه فرمایید بی هیچ ملاحظه و پروایی عرض کنم بسیاری از اعمال سران حکومت، خلاف تقواست.
این را به تجربه شخصاً دریافته ام و اثباتش اگر خواستید آسان است. بگذریم از دو سال اول که نابسامانی ها جواز آشفته گویی ها و آشفته کاری ها بود.

جناب آقای خامنه ای

این بنده به خلاف حکم قاطع شما، مسلمان، صافی اعتقاد، و به دین و عقیده ام مباحثات می کنم. هیچ ابله مخالف اسلامی نمی آید پانزده سال عمر خود را صرف تصحیح و چاپ مفصل ترین تفسیر قرآن کند. کسیکه به اسلام بی اعتقاد است، با چه انگیزه ای قصیده "این بارگه که پایه اش از عرش برتر است" را تقدیم آستانه قم می کند؟ کسی که دلبسته اسلام نیست، در شرایط حاضر خاموش می نشیند تا به نام مقدس اسلام هر ناروایی بر مردم تحمیل شود و اساس اعتقادشان متزلزل گردد.

جناب آقای خامنه ای

من بیش از هر مسلمان متعصبی با سلطه و نفوذ اجانب به هر صورت و در هر مرحله، اعم از شرقی و غربی در وطن عزیزم مخالفم و بیش از بسیاری از مدعیان به حقانیت شریعت اسلام معتقد. به هیچ حزب و دسته و گروهی نه در گذشته بستگی داشته ام و نه بعد از این می توانم داشته باشم. اگر هوس جاه و منصب داشتم در سال ۵۷ دعوت وزارت را با سرعت و صراحت رد نمی کردم، و اگر در طمع مال و منال بودم مجبور نمی شدم درین سالهای پیری و ممنوع القلمی، خانه مسکونیم را که تنها مایلمکم در پهنه جهان بود، بفروشم و صرف معاش کنم.

آدمیزاده ام

آزاده ام

و دلش همین نامه

که در حکم فرمان آتش است

و نوشیدن جام شوکران

بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند. با تقدیم احترام - سعیدی سیرجانی { (نقل مطابق اصل است)

در این نامه که دقیقاً حکم مرگ شاعر را داشت، آن وارسته مرد و آن نویسنده و شاعر آزاده و مقاوم، به تمام پرسش ها با صرحت پاسخ گفته است. به گفته او "کسی که دلبسته اسلام نیست، در شرایط حاضر خاموش می نشیند تا به نام مقدس اسلام هر ناروایی بر مردم تحمیل شود و اساس اعتقادشان متزلزل گردد." و من علاوه میکنم اگر جاه و مقام و دولت و ثروت میخواهید، درپای مسند نشینان و مدعیان اسلام ناب و شیخ و شاب، چپ و راست کمر شور دهید و سر خم کنید و مدحیه سرایی کنید و با نیمچه اشعار تان در خدمت اسلام سیاسی قرار گرفته و با "سیرجانی" ها، به اصطلاح شعر جنگی کنید. "سیرجانی" ها را درست مانند دژخیمان جمهوری اسلامی به کفر گوئی متهم کنید و مرتد بخوانید، تا مسلمانی شما مسلم گردد.

" سیرجانی " خطاب به حاکم اسلامی مینویسد: "... حیرتم از این است که جناب عالی به استناد کدامین سند و قرینه و امارت مرا مرتد قلمداد کردید و نا معتقد به اسلام..."

و این درست همان کاریست که شاعر سربرده، با شاعر سر باخته میکند و او را به کفر متهم می سازد، تا مگر دل چند ملا و مولوی و چند طالب و چند چلی را در مسند قدرت نمائی در کشور آفت زده و ملا رسیده ما بدست آرد. کار اینکه شاعر سر برده ما خوب آنرا فرا گرفته بود.

منظور از این مقدمه چینی، شعری از شهید وارسته و جان باخته، " سیرجانی " است. معنون به " خدا ناشناس ". این شعر با کمال تأسف که قبل بر این از نظرم نگذشته بود و همین دو روز قبل بود که در مرثیه شاعر سر برده ما، مرحوم " شمعریز "، بقلم توانای نویسنده چیره دست کشور، محترم " ولی احمد نوری"، با آن برخورد و به تعقیب آن شعری از " شمعریز" آمده بود که به جواب شعر " خدا ناشناس"، شاعر سترگ ایران زمین، زنده یاد سعیدی سیرجانی " سروده شده و گویا قصیده بلند بالا ای بوده است.

مرا با چند و چون قصیده شاعر سر برده کاری نیست و نه هم صلاحیت حلاجی و سبک و سنگین نمودن شعر شاعر سر باخته، زنده یاد " سعیدی سیرجانی " را دارم. اما چرا شاعر سر برده ما، چنین شتابزده به قضاوت نشسته است و شعر "خدا ناشناس" آن وارسته مرد سترگ را حمل بر منکر بودن او از خدا نموده و دست بقلم برده و قصیده سروده و در صف آخذ های خونریز و درنده خوی ایرانی قرار گرفته است؟

چرا شاعر سر برده ما قبل از تکفیر شاعر سر باخته ایران، در مورد وی جستجو و تحقیق ناکرده، فرمان صادر نموده است؟

اگر بقول حاکمان جمهوری اسلامی ایران و بگفته شاعر سر برده ما، " سیرجانی " ها مرتد اند، پس آیا منتظری ها و شریعتمداری ها و کروی بی ها و موسوی ها و هزاران هزار دیگر که خود از بنیان گزاران جمهوری اسلامی بوده اند، هم مرتد هستند که امروز با هزار و یک دسیسه و تحدید و تحویف و زندان و تبعید روبرو هستند؟ یا اینکه همین سردمداران رسوای جمهوری اسلامی ایران اند که همه مرتد اند و زیر نام مقدس اسلام، آن میکنند که هیچ نا مسلمانی بر مسلمانی روا نداشته است؟

" سیرجانی " خود در آخرین نامه اش به حاکم جمهوری اسلامی نوشته است: "... این بنده به خلاف حکم قاطع شما، مسلمان، صافی اعتقاد، و به دین و عقیده ام مباحثات می کنم. هیچ ابله مخالف اسلامی نمی آید پانزده سال عمر خود را صرف تصحیح و چاپ مفصل ترین تفسیر قرآن کند. کسیکه به اسلام بی اعتقاد است، با چه انگیزه ای قصیده " این بارگه که پایه اش از عرش برتر است" را تقدیم آستانه قم می کند؟ کسیکه دلبسته اسلام نیست، در شرایط حاضر خاموش می نشیند تا به نام مقدس اسلام هر ناروائی بر مردم تحمیل شود و اساس اعتقادشان متزلزل گردد."

اگر " شمعریز " تحقیق و تتبع میکرد و اگر یک شمع بر فراز راه می افروخت و به کتاب های متعدد و مقالات و تفاسیر و اشعار مختلف آن راد مرد سر باخته رجوع مینمود، و اگر " تصحیح مفصل ترین تفسیر قرآن " را که " سیرجانی " پانزده سال از بهترین ایام عمر پربار خود را صرف نوشتن آن کرد، تا باشد خدمتی به هموعان و هم کیشان خود نموده باشد، بدست آورده و به خود زحمت مطالعه آنرا هموار می ساخت، به یقین از نوشتن آن قصیده خود، صرف نظر میکرد. ب فکر قاصر این قلم، " سعیدی سیرجانی"، از هر مسلمانی مسلمان تر بوده است و در دین و عقیده خود سخت راسخ و استوار.

آن جان باخته سر افراز در شعر " خدا ناشناس "، خطاب به آخذ ها و آیت الله ها و روح الله ها، یا به عبارت دیگر خطاب به یک مشت افراد زبون که ملتی را به گروگان گرفته اند و خود را " آیت خدا" و " روح خدا " و یا " حجت اسلام " گفته و نماینده خدا در روی زمین میدانند و بنام خدا و اسلام و دین و مذهب، هزار و یک ناروا را بر مردم آزاده ایران و نیز کشورهای همسایه و منطقه و مسلمانان جهان، روا میدارند، گوشزد نموده است که خدای آنها را قبول ندارد و خدای این دژخیمان، غیر از خدا ایست که او پرستش میکند.

آن خدا ایکه آخذ های شیاد جمهوری اسلامی به نمایش گذاشته اند و آن خدا ایکه یک مشت جنایت گستر و ددمنش در جمهوری اسلامی ایران از آن خدا، یک هیولا ساخته اند، به یقین آن خدائی نیست که مسلمانان جهان پرستش میکنند و به آن خدا، ایمان دارند. خدای عالمیان، عدالت گستر و رحمان و رحیم و بخشاینده و مهربان و غفور و علیم و سمیع و بصیر و...، است و خدای آخذ های جمهوری اسلامی ایران در جهت متقابل آن قرار دارد و....

و این همان چیز است که زنده یاد " سیرجانی " به وضاحت در شعر خود ابراز داشته است و اما چشم حقیقت بین شاعر سر برده ما، قادر به دید آن نبوده است.

" سیرجانی " شهید، به وضاحت گفته است: "**خدایت برم اعتباری نداشت**"، او هرگز نگفته و نه نوشته است که " (خدا) برایم" و به فکر قاصر بنده، در اینجا بین " خدایت " و " خدا "، تفاوتی است بین زمین تا آریا. دقت کنید او چنین سروده است: "**خدای تو ننگین و آلوده بود**"، و نه خدای عالمیان.

پس اگر این شعر زیبا را از همین فرد به دقت مطالعه نموده و " خدایت " را از " خدا"، جدا سازیم و با یک دید وسیع به آن نظر اندازیم، به یقین گفته میتوانیم که مرحوم " شمعریز " در قضاوت خود عجله نموده و شتاب زده به قضاوت نشسته است و خود را در صف آخذان جنایت گستر قرار داده است.

در این مختصر به زندگی سیاسی و اجتماعی شاعر سربرده نمی پردازیم و از خداوند پاک، و نه خدای دژخیمان خونریز و شقاوت پیشه جمهوری اسلامی ایران، آرزو مندیم که از گناهان وی درگذرد.

به یقین که جناب محترم " نوری صاحب " از روی هموطن دوستی و پاس آشنائی ها، این مرثیه را به رشته تحریر درآورده اند، که کاریست در خور تقدیر.

اما این قلم را عقیده برین است که پاس عدالت خواهی و آزادگی و وارستگی، بالاتر و والاتر و برتر از پاس آشنائی هاست. البته هیچ اصراری ندارم که طرز دید خود را بر دیگران تحمیل نمایم. هر کس در طرز تفکر خود آزاد است.

خدا ناشناس

خبر داری ای شیخ دانا که من

نه سر بسته گویم سخن

خدانشناسم خدانشناس

نه از چوب تکفیر دارم هراس

زدم چون قدم از عدم در وجود

خدای تو ننگین و آلوده بود

خدایت برم اعتباری نداشت

پرستیدنش افتخاری نداشت

خدایی بدینسان اسیر نیاز

خدایی که بهر دو رکعت نماز

که بر طاعت چون تویی بسته چشم

گه آید به رحم و گه آید به خشم

خدایی که جز در زبان عرب

خدایی که ناگه شود در غضب

به دیگر زبانی نفهمد کلام

بسوزد به کین خرمن خاص و عام

خدایی چنان خودسر و بلهوس

به پاداش خوشنودی یک مگس

که قهرش کند بی گناهان تباه

زدوزخ رهند تنی بی گناه

خدایی که با شهپر جبریل

خدایی که در کام دریای نیل

کند شهر آباد را زیر و رو

برد لشکر بیکرانی فرو

خدایی که بی مزد و حمد و ثنا

خدا نیست بیچاره و نه چرا

نگردد به کار کسی چاره ساز

به مدح و ثنای تو دارد نیاز

خدای تو گه رام و گه سرکش است

دل او به دلالت بازی خوش است

چو دیوی که اش باید افسون کنند

و گرنه شفاعت گران چون کنند؟

خدای تو با وصف غلمان و حور

به مکر و فریب و به تهدید و زور

دل بندگان را بدست آورد

به زیر ننگین هر چه هست آورد

خدای تو مانند خان مغول

ز تهدید آن کار فرمای کل
به تهدید چون می کشد تیغ حکم
به مانند کروبیان صم و بکم
چو دریای قهرش برآید به موج
به دوزخ فرو افکند فوج فوج
نداند گنه کاره از بیگناه
مسلمان و کافر سپید و سیاه
خدای تو اندر حصار ریا
نهان گشته کز کس نبیند گزند
به تکفیر گردد چماقش بلند
خدای تو با خیل کروبیان
چو شاهی که از کار خلق جهان
به عرش اندرون بزمکی ساخته
به کار حرمخانه پرداخته
نهان گشته در خلوتی تو به تو
تویی محرم از کار او
به درگاه او جز تو راه نیست

کسی در جهان جز تو آگاه نیست
تو زاهد بدینسان خدایی بناز
اسیر نیاز است و پابند از
که مخلوق طبع کج اندیش توست
خدایی چنین لایق ریش توست
خدا نیست این جانور ازدهاست
خدانشناسم اگر " این " خداست
مرنج از من ای شیخ دانا که من
نه سر بسته گویم سخن

به فرد آخر این شعر ماندگار خوب دقت کنید و بار بار آنرا بخوانید و بعد خود به قضاوت نشینید که منظور شاعر از سرودن این شعر چه بوده است و آیا آن شاعر سرباخته و وارسته ، بقول آخذان جمهوری اسلامی ایران و شاعر سربرده ما ، مرتد و نا معتقد به اسلام بوده است، یا اینکه حاکمان ددمنش و خونریز و سفاک جمهوری اسلامی ایران. روشن تر و عریان تر و واضح تر از این نمیشود نوشت. شاعر با جرئت گفته است، اگر این خدا که حاکمان کشورم برایم ترسیم کرده اند و این خدا که شیخ دانا جهت برآوردن امیال شوم خود، بر من تراشیده است و به نام همان خدا بیشتر از سی سال است که خون مسلمانان را درجام کرده و سر میکشند و...، خدای حقیقی و واقعی است ، پس (خدانشناسم اگر "این" خداست)، یعنی " این " که جلادان نامسلمان جمهوری اسلامی ایران برایم ترسیم کرده اند.

"بنگر تفاوت ره از کجاست تا بکجا"

مرنج از من ای شیخ دانا که من خدانشناسم اگر " این " خداست